

بستر سازی فرهنگی، یک واقعیت جوهری در احیا و ساماندهی شهری Cultural Justification, an Essential Fact in Urban Restoration and Renovation

مهندس مونا عرفانیان

در جامعه تخصصی معماری و شهرسازی امروز کشور ما، از نخستین گام‌ها در عرصه علمی و آموزشی تا برنامه‌ریزی‌های دولتی و طرح‌های اجرایی، همواره در خصوص مقوله شهر، تعبیری فراگیر و چند سویه ارائه می‌گردد. به دانش پژوه معمار و شهرساز ما، در القابای شهرسازی، شهر به عنوان پدیده‌ای زنده و پویا معرفی می‌شود که حیات آن به مجموعه انرژی‌های حیاتی موجود در شهر وابسته است. امروز در فرهنگ معماری و شهرسازی ما این یک اصل پذیرفته و بدیهی است که ضرباهنگ حیات شهر را مردمان ساکن در شهر با اندیشه، فعالیت، اقتصاد و مناسبات اجتماعی و فرهنگی خود ایجاد و تنظیم می‌نمایند. در کنار چنین روی کردی به مفهوم شهر، یک مرور و بازنگری در سیر تحول مرمت شهری در ایران و مباحث پیرامونی، خلاء نسبی غریبی را نمایان می‌سازد و به نظر می‌رسد که علی‌رغم وجود پیش فرض‌های فوق در سلسله بحث‌های مرمت شهری، همواره غفلت از یک حقیقت قطعی مانع از دست‌یابی به راه‌حل‌های کارآمد واصل شده و فرایند مباحث مرمت شهری در فضایی مجرد، فارغ از بسترهای پیرامونی خود صورت گرفته است. در این فضای مجرد و ویژگی‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی شهر غالباً با دیدی ابزاری مورد توجه قرار گرفته‌اند نه به عنوان عناصری ساختاری که تار و پود بافت شهری را به تنفس وامی‌دارند و زندگی آن را مشحون می‌سازند.

این نوشتار تلاشی است برای هدایت ذهن به زاویه‌ای پنهان در گستره مفاهیم شهری، که نه شیوه جدیدی از مداخله را مدنظر دارد و نه در یک چارچوب مستقل در جستجوی راهکارهای نوین اجرایی در حوزه مدیریت شهری است، بلکه در پی آشکار ساختن حقیقتی ذاتی است که در پس همه گستره‌های موضوعی مرتبط، جوهر و مبانی مقولات شهری را متأثر و هرگونه تصمیم‌گیری برای مداخله کالبدی در شهر را مشروط می‌سازد.

اگر معماری و شهرسازی را برآمده از فرهنگ و شیوه‌های رفتاری مردم یک سرزمین در نظر گیریم، شاید بتوان مقبولیت و توازن معماری و شهرسازی ایران در گذشته را نیز به اصالت و هویت نهفته در الگوی زندگی مردمان آن نسبت داد که حاصل تسلسل تاریخی فرهنگ و تمدن آنان بوده است و فضاها و عناصر شهر نیز تبلور ذهن و برآمده از نیاز این مردم. محمدرضا حائری در بحث «شهرنشینی شتابان» حرکت آرام و هماهنگ معماری ایران تا دوره قاجار را به استوار بودن آن بر تاسیس اندیشه مربوط می‌نماید و شهرسازی و معماری ما تا این مقطع تاریخی را صاحب رسالت و اندیشه می‌داند که در نیم قرن اخیر این تاسیس اندیشه از هم گسسته است و دیگر حرفی برای گفتن ندارد.^(۱)

با متزلزل شدن ساختارهای زندگی سنتی و دگرگونی الگوی زیست شهرنشینان، در تعامل تاریخی میان ذهن انسان و فضای ساخته شده، اصول و پایه‌های بی‌شماری در هم ریخت و بدینگونه آهنگ موزون شهر، ملودی آرام خود را از دست داد و در اندک زمانی آرامش و تعادل بصری در ذهن مردمان، جای خود را به گم‌گشتگی و ناآگاهی فرهنگی بخشید. بدین ترتیب گستره اندیشه نیز که روزگاری خالق اثر در بستر مکان بود به فضایی تهی و موهوم بدل گشت که بر هیچ لنگرگاه و شالوده‌ای تکیه نداشت. داریوش شایگان عرصه تفکر و اندیشه را در این مرحله از تاریخ اینگونه توصیف می‌نماید: «اکثر روشنفکران ما از آنجا که هیچ رابطه‌ای با جهان سنتی که رفته رفته از صحنه بیرون می‌رفت و به اشباح متعلق به گذشته تبدیل می‌شد، نداشتند و از آنجا که از قافله غرب بسیار عقب مانده بودند، در فضایی نامعین رشد می‌کردند که در آن همه چیز در ابرهای سوء تفاهم‌ها به هم ریخته بود... این فقدان تکیه‌گاه هستی‌شناختی از طریق آشفستگی، یعنی فقدان یک نظام معرفت‌شناختی واقعی وارد قلمرو تفکر می‌شد. ابزارهای نظری در آن وجود نداشت. مفهوم پردازی، این کلید در گنج تفکر، زیر بار واکنش‌های احساسی و شتاب‌زده و عاطفی که غالباً در فضای ستیزه‌جویی با فلان یا بهمان تحرکات جلدی به بار می‌آمد گم و نابود می‌شد. سراسر تفکر ما جز واکنش علیه این یا آن نبود، تفکری بود سطحی در حد عصیان و رد، هرگز فرصت پخته شدن و بالیدن، به خود باز اندیشیدن و غور در پیشینه‌های فرهنگی که ماواژگان ناآگاهش بودیم نمی‌یافت.»^(۲)

امروز که بیش از نیم قرن از شروع دوران انحطاط و افول معماری و شهرسازی در کشورمان می‌گذرد، با پشت سر گذاردن تاریخ پر فراز و فرود معاصر، تخریب‌های فرهنگی، تحریم‌های اقتصادی، تهدیدهای سیاسی و تحرکات پرتنش و پرتکاپوی

اجتماعی و در نهایت در جریان امواج پرتلاطم توسعه جهانی، در عرصه تفکر و اندیشه، سخن از توسعه پایدار شهری، جامعه مدنی و هویت مداری به میان آمده است. در روزگار ما رشد و بالندگی بینش اجتماعی - سیاسی جامعه از درون، و گسترش و ارتقاء فرهنگ جهانی توسعه از بیرون، چارچوبی نوین برای اندیشه و تفکر در حوزه ساماندهی و توسعه شهری را پایه‌ریزی نموده است. امروز که ما در جهانی از سطوح مختلف آگاهی‌ها زندگی می‌کنیم، وجوه متعدد شناخت در علم، فلسفه، روانشناسی و جامعه‌شناسی با هم برخورد می‌کنند و نوعی ناهم‌آهنگی و چندنوایی را پدید می‌آورند. در این میان مجموعه‌ای از رفتارها و تعلقات با مفهوم تکثر هویت مطرح می‌گردند، برآمده از ریشه‌های قومی، دینی و ملی انسان‌ها، که قادرند به این ناهم‌آهنگی عمومی نظم و آرامشی متعلق به مکان را ارزانی دارند و در دل این منظومه جهانی، منظومه‌های کوچکی با آهنگ و تواتر خودی ایجاد نمایند. به قول برتران پدی متفکر غربی «جهانی شدن سرسپردگی‌های مدنی و ملی را از میان می‌برد ولی خود از روابطی فراملی مایه می‌گیرد. این روابط زمینه‌ساز همبستگی‌های گوناگونی است که حامل هویت‌های جانشین‌اند»^(۳) و باز به تعبیر شایگان «آنچه باید به نقشه‌برداری جدید از معرفت‌شناسی جهان آمیخته شود زبان اساطیری - شاعرانه روح است، که در زمان ما به غیبت کبری دچار آمده، که گرچه دستاورد بشریت در عصری دیگر بوده است، در نقشه وجودی هستی، اکنونیتی بی‌زمان دارد»^(۴)

غیبت این زبان اساطیری - شاعرانه روح، همان اصلی‌ترین عاملی است که یک خلاء معرفتی عمیق را در مباحث توسعه شهری سبب گردیده است. حقیقتی مهم که در بسیاری از محورهای اندیشه مرمت شهری به فراموشی سپرده شده است. اگر طرح‌ها و برنامه‌های بهسازی و توسعه شهری علی‌رغم پرداختن به مباحث بوم‌شناختی، جامعه‌شناختی، جمعیت‌شناختی، اقتصاد، مشارکت و... غالباً در ارائه راه‌حلهای موفق و کارآمد ناکام بوده‌اند به این دلیل است که به ماهیت و جوهر انسان ساکن در این عرصه مکانی با تاریخ و تمدن ویژه خود کمتر توجهی مبذول داشته‌اند و اختصاصات مردمان ساکن در شهر را صرفاً در چارچوب زمان خویش مورد شناسایی قرار داده‌اند. تحلیل‌ها و راهکارهایی که در خصوص ویژگی‌های انسانی شهرها مطرح می‌گردند عموماً بر مفروضاتی بیگانه و غیر واقعی تکیه دارند که به صورت مدل‌هایی وارداتی مورد استفاده قرار می‌گیرند و فاقد تعریفی دقیق از ساختارهای اجتماعی - اقتصادی جامعه ما می‌باشند و این نگرانی را به وجود می‌آورند که همچون سایر مکاتب فکری و تئوری‌های غربی در دوره‌های خاص عرصه برنامه‌ریزی و مداخله در بافت‌های شهری را متأثر ساخته و ناکام جای خود را به دیگر راهکارهای وارداتی واگذار نمایند.

علی‌رغم افزایش ملاحظات اجتماعی در مباحث بهسازی شهری، این مطالعات غالباً لایه اولیه و سطحی مقولات اجتماعی را حوزه بررسی قرار داده‌اند و به ماهیت فکری و رسوبات ذهنی مردمان ساکن در شهر کمتر توجهی مبذول داشته‌اند. امروز در تصمیمات شهری سخن از حقوق و ملزومات شهروندی در قالب شوراها، شهر، نهادهای خودیار، فضاهای عمومی شهری،... به میان است در حالی که اصل «شهروندی» در جامعه شهری ما هنوز فاقد تعریفی نهادینه و شناخته شده است و در حافظه تاریخی ما نمی‌توان برای آن سابقه‌ای ریشه‌دار و اصیل را جویا شد، زیرا این حافظه تاریخی به ذهنیتی تعلق دارد که در یک تار و پود قومی - قبیله‌ای و در سیطره یک نظام حکومتی ۲۰۰۰ ساله، در پرهیز مداوم از حضور اجتماعی در قالبی شفاف و موجه در شهر، شکل گرفته و برای جای گرفتن در مدل‌های شهروندی با تعابیر جامعه مدنی جهانی، پشتوانه‌ها و بسترهای نوینی را نیازمند است که براساس آن ساختارهای اجتماعی شهر را سامان بخشد. در این رابطه دکتر پرویز پیران در کتاب «جامعه مدنی و ایران امروز» جامعه سنتی ایران را قائل به داشتن در عرصه خصوصی و عمومی می‌داند و این همان عاملی است که در روزگار ما، لزوم یافتن تعاریفی جدید برای مدنیت و شهروندی در ایران را در قائل تعابیر غربی آن مطرح می‌سازد. «در جوامع یونانی و رومی، زندگی به سه عرصه تقسیم می‌شود: ۱ - عرصه خصوصی، ۲. عرصه حکومتی، ۳. عرصه عمومی... حال آنکه در شرق فقط با عرصه خانوادگی و عرصه حکومتی روبرو هستیم و بر این اساس می‌توانیم نتیجه‌گیری‌هایی بکنیم: ۱ - مالکیت فردی کم رنگ است یا وجود ندارد. ۲ - در چنین جامعه بحث فرد مطرح نمی‌شود که موضوع فرد صاحب حقوق را داشته باشیم. ۳ - ما در دو عصر عضو خانواده و رعیت و حکومت زندگی می‌کنیم، این تقسیم‌بندی اجازه وجود حیطة عمومی را که بعدها منجر به استنتاج مفهومی به نام جامعه مدنی می‌شود، نمی‌دهد»^(۵) بدین ترتیب می‌توان گفت سابقه حضور انسان شهرنشین در جامعه سنتی، موجب تمایز الگوی فعالیت وی نسبت به دیگر جوامع و در نهایت تمایز فضاهای شهری به عنوان بستر بروز فعالیت شده است. امروز با تحولات رخ داده در عرصه اجتماعی که نیازهای شهرنشینی جدیدی را مطرح می‌کند شاید جای آن باشد که بیش از توجه به ایجاد فضاهای شهری نو در پی ایجاد بسترهای فکری نو و در کنار سامان دادن به ساختارهای فضایی شهر در پی سامان دادن به الگوی

زندگی اجتماعی از طریق ارتقاء اندیشه و بینش ساکنان شهر باشیم.

این بیگانگی ذهنی از مفاهیم اجتماعی و شهروندی به روشنی در تمام لایه‌های فکری جامعه مشاهده می‌شود و شاید بتوان آن را اصلی‌ترین عاملی برشمرد که در راهکارهای شهری میان ایده‌های کالبدی و نقطه نظرات اجتماعی فاصله زیادی را بوجود می‌آورد. در محافل و مجامع تخصصی مرمت و مداخله شهری علی‌رغم وجود پیش فرض‌هایی موجه و مقبول جامعه‌شناسی، صرفاً کالبد شهری و ماهیت پلاستیکی آن به بحث گذارده می‌شود و فارغ از واقعیت‌های تاریخی، فرهنگی و ظرفیت‌های اجتماعی شهرها که برگرفته از ریشه‌های تاریخی آنان است برای فضای زیست ساکنان شهر قالب‌هایی بیگانه و موهوم، با راهکارهایی غیرمتعارف تبیین می‌گردد.

این یک غفلت و ناآگاهی همگانی است که مانع از حل معضلات شهری در دامنه‌ای گسترده و در یک چشم‌انداز تاریخی و رشد یابنده می‌شود. و این ضرورت را مطرح می‌سازد که امروز در کنار تمامی دغدغه‌های حفاظتی، بهسازی، نوسازی و... که کالبد شهری را مدنظر دارد، ساختارهای ذهنی و ذاتی جامعه عرصه عمل قرار گیرند و برای پذیرش الگوهای جدید زندگی شهری پرورش داده شوند، به گونه‌ای که ریشه‌های قومی - ملی و اعتقادی در قالب‌های مدرن و امروزی و همگام با ضرباهنگ رشد و توسعه جهانی به شکلی موزون و متعالی عینیت یابند.

بسترسازی فرهنگی به عنوان یک راهکار نوین جهانی در ساماندهی و ارتقاء کیفیت شهرها خواهد توانست سایر راهکارهای موضعی و موضوعی در این زمینه را در حال و آینده سخت مشروط و متأثر سازد. در این باره «فدریکو مایور» مدیر کل یونسکو در فراخوان عمومی دهه جهانی فرهنگی چنین می‌نویسد: «فرهنگ جزء ذاتی زندگی و وجدان آگاه یا ناخودآگاه افراد اجتماعات است. سرمایه زنده فعل خلاق است، در گذشته و حال. که نظام ارزش‌ها، سنت‌ها و پسندهایی را که معرف نبوغ مشخص یک قومند طی قرن‌ها شکل داده است. بدین گونه فرهنگ موظف است تا برای فعالیت اقتصادی جایی باز کند و به تعریف قوت‌ها و ضعف‌ها و فرایندهای تولیدی جامعه بپردازد... هدف دهه جهانی توسعه فرهنگی، ترویج آگاهی‌ها از ضرورت فرهنگی و ایجاد حالت ذهنی تازه‌ای است که به پیدایش تنوع پیشنهاد بیانجامد - پیشنهادهایی در زمینه تنوعی که بیگانگی آورد، خلاقیتی که پیوند دهد، اتحادی که رهایی بخشد.»^(۶)

براین اساس آموزش در طیفی گسترده را می‌توان یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین محورها در احیاء و بهسازی بافت‌های شهری به شمار آورد که با احیاء و تحرک بخشی به انرژی‌های زنده و خلاق موجود در بافت، زندگی و پویایی را در آن ایجاد نماید. در سال ۱۹۷۲ در کمیسیون بین‌المللی آموزش دو باور بنیادی در این زمینه مطرح شد: «آموزش در تمام دوران زندگی» و «جامعه در حال یادگیری»^(۷).

امروز در پی تجربیات تلخ مداخله در بافت‌های کهن در قالب تخریبهای عجولانه، نوسازی‌های بلند پروازانه و بازسازی‌های نامعقول که تبعات اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی ناگواری را در پی داشته‌اند، ایجاد روی کردی نو در امر بهسازی و ساماندهی شهری لازم به نظر می‌رسد که از طریق آموزش با ارتقاء سطوح متعدد آگاهی‌ها در جامعه شهری بستری مناسب برای نظارت، هدایت و تحقق طرح‌های کالبدی در قالب مرمت شهری فراهم آورد و شهروند خود ساخته، آگاه و فرهنگ‌مدار را جایگزین شهرنشین موروثی، غریزی و بی‌هویت امروز گرداند، که کلیه تحرکات اجتماعی - اقتصادی و عمرانی در شهر را با مطالبات حقیقی و نیازهای ذاتی خود هم سو می‌نماید و ضرباهنگ حیات شهری را با حضور حیاتی خود معنا می‌بخشد. ظهور و بسط چنین رویکردی در عرصه احیاء و ساماندهی شهری با پالایش اندیشه شهری در کلیه ارکان مدیریتی، اجرایی، تخصصی و سکونتی و... همه سطوح مداخله (نوسازی، بازسازی و بهسازی) جایگاه حقیقی و مناسب خود را در گستره بافت شهری خواهند یافت و خیال‌پردازی‌های کاذب، کج‌روی‌های تقلیدی و کورکورانه و تحرکات پرتنش اجتماعی در بافت‌های شهری جای خود را به تعاملی آرام میان مجریان، متخصصان و مردم ساکن در شهر خواهند بخشید. با رشد و توسعه جامعه شهری، بازپیرایی شهری روند پویا در سیر تاریخی خواهد یافت.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱ - حائری، محمدرضا. مجله شهرداری‌ها، ش ۲۲، ص ۲۱.
- ۲ - شایگان. داریوش، زیر آسمانهای جهان.
- ۳ - شایگان، داریوش. افسون زندگی جدید، ص ۶۳.
- ۴ - شایگان. داریوش، زیر آسمانهای جهان. ص ۸۹.
- ۵ - پیران، پرویز. جامعه مدنی ایران امروز، ص ۱۸.
- ۶ - مایور، فدریکو. مجله پیام یونسکو - دهه جهانی توسعه فرهنگی - مقاله دهه جهانی فرهنگی.
- ۷ - دلون، آشر. مجله پیام یونسکو - دهه جهانی توسعه فرهنگی - مقاله آموختن برای زیستن.